زبان سعدی در غزلیّات

عزیزه یوسفی *

چکیده

بزرگان ادب فارسی همواره سعدی را به زبان شیرین، فصیح وساده‌اش می‌ستایند. این نوشته قصد دارد تا با بررسی زبان غزل‌های سعدی، در حد بضاعت خود، به راز زیبایی و سادگی کلام سعدی پی ببرد. به این منظور زبان غزل‌های او را از ابعاد مختلف تحلیل کرده است. درابتدا ویژگی‌های کلام سعدی درسطح واژگانی و نحوی و شیوه جمله‌بندی بررسی شده است؛ در ادامه پیرامون دیگر اجزای زبان سعدی یعنی طرز کاربرد حروف، حذف و ایجاز کاربرد زبان محاوره‌ای وزبان کنایه‌ای سخن رفته است و در نهایت به نقش زبان در پدید آوردن تصویرهای بی‌تصویر پرداخته است.

کلید واژه

غزل ـ زبان ـ زیبایی ـ سادگی ـ کلمه ـ تصویر ـ ایجاز ـ حروف.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی ـ واحد میانه، ایران.
تاریخ رسید: ۱۳۸۹/۸/۸ – تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۲/۵

سعدی شیرین سخن این همه شور ازکجاست شاهد ما آیتی است این همه تفسیر او

زبان مجموعه‌ای گسترده از کلمات و ترکیبات و ساختارهای دستوری است که به شاعر امکان می‌دهد تا از این مجموعه عظیم به فراخور نیازش انتخاب‌هایی متفاوت داشته باشد.

بنابراین هر گوینده‌ای متناسب با روحیات و با تکیه بر استعداد ذاتی خود و به یاری تجربه‌های زبانی و بیانی خود می‌تواند گزینش‌هایی متنوع داشته باشد.

سعدی با توجه به اشراف و بصیرتی که به روح این مجموعه و امکانات نامحدود آن دارد، توانسته است با این گنجینهٔ بی‌انتهای زبانی، ارتباطی طبیعی و صمیمی برقرار نموده، راز زیبایی آن را کشف کند. یعنی همان‌گونه که مردم در گفت‌وگوهای معمولی خود زبانی ساده و بی‌پیرایه را انتخاب می‌کنند و از تکلف و تصنع و کاربرد واژه‌های سنگین پرهیز می‌کنند، سعدی نیز برای القای مقاصد خود نیازی نمی‌بیند زبانی دوریاب و خشن و متکلف برگزیند، بلکه واژگانی را به خدمت می‌گیرد که لطیف و نرم و هموار و یک‌دست بوده و با روح غزل سازگاری دارد و آن‌ها را در قالب جملاتی کوتاه و ساده و معمولا قاعده‌مند هم‌نشین می‌کند و صنایع بدیعی و بلاغی را به گونه‌ای طبیعی و نامحسوس و مطبوع در بافت کلام خود جای می‌دهد.

البته زبان فارسی در عصر سعدی نسبت به دوره‌های پیش جدیدتر شده بود و برخی کاربردهای نحوی کهن و پاره‌ای از صورت‌های قدیمی خود را از دست داده بود و زبان شعر تا حدودی طبیعی و فصیح شده بود. این زبان نسبتاً طبیعی و فصیح در دستان هنرمند سعدی به نهایت سلامت و فصاحت رسید. «زبان سعدی از این نظر حد میانه‌ای است از زبان کهنه خراسانی ـ که نمونه آن را در قرن هفتم در شعر مولانا می‌یابیم ـ و زبان تازهٔ شاعرانی چون فخر الدین عراقی و خواجوی کرمانی و حافظ. ضمن آن‌که کهنگی‌های صرفی و نحوی در شعر او دیده می‌شود، تحولات زبانی قرن هفتم را نیز در سخنش می‌توان یافت.»[1]

سعدی با تکیه بر تجربه زبانی انبوه خود بنظر می‌رسد شخصیت و هویت و ظرفیت‌های کلمات را می‌شناسد و روحیه آن‌ها را درک می‌کند.

وقتی کسی به چنین شعوری نسبت به کلمات رسیده باشد، می‌داند که چه رفتاری با الفاظ داشته باشد تا رفتاری متناسب با شأن و شخصیت خود بروز دهد و نتیجه گزینش‌های متناسب، بوجود آمدن زبانی نرم، لطیف و جان‌داراست. زبان و کلامی که در نهایت در آخرین قرارگاه خود، یعنی دل‌های مخاطبان، آرام می‌گیرد.

این شیوه برخورد با زبان، خاص سعدی است. در حقیقت در پس هر مصراع سعدی، ذهنی نکته سنج و تیز بین و سخت گیر و انبوه تجربه می‌درخشد.

سعدی به پشتوانه همین ذهن نکته سنج و فکر موقع شناس و ذوق فطری توانسته زبان شعرش را از تصنع و تکلف و لفظ بازی حاکم بر ذوق و زبان مجامع ادبی روزگار خود محفوظ نگاه دارد، همان‌گونه که موفق شده است روح لطیف و حساس شعرش را از سنگینی انباشت آرایه‌های متراکم و استعاره‌های دور از ذهن مقبول عصر خود رها سازد. بلکه تلاش کرده است تا هر چه بیشتر زبا ن شعرش را به زبان مردم نزدیک کند.

سعدی از مکنونات دل مردم سخن گفته است، یعنی وی از چیزهایی سخن می‌گوید که همه آن‌ها را احساس کرده‌اند، ولی به زبانی گفته است که همه نمی توانند به مانند او آن احساسات را بی هیچ بیمی و بی هیچ پروایی بزبان آورند، به همین جهت زبانش برای همیشه تاریخ زنده و متحرک و پویاست.[۲]

صاحب نظران همواره سعدی را به زبان شیرینش و به سخن‌ور بودنش ستوده‌اند و سحر بیان و اعجاز قلم او مورد تایید خاص وعام است. غزل‌های سعدی از نظر انسجام و روانی و سلامت بیان و قوّت ترکیب در نهایت کمال قرار گرفته است. زبان غزل‌های سعدی زبانی است فصیح، سر راست، ساده و بی‌پیرایه. به همان سادگی زبان فردوسی در شاهنامه.

شاید بتوان ویژگی‌های زبان سعدی و راز روانی و سادگی و در عین حال زیبایی و تقلید ناپذیر بودن کلام او را در عوامل زیر جست‌وجو کرد:

۱. در حوزه واژگانی
۲. در قلمرو نحوی
۳. کاربرد هنری حروف
۴. کاربرد زبان محاوره‌ای
۵. زبان کنایه‌ای و ارتباط آن با تصویرهای بی تصویر
۶. حذف وایجاز
۷. تصویرهای بی تصویر

در حوزه واژگانی

در حقیقت عرصه هنرنمایی سعدی و راز موفقیت او در همین زبانش نهفته است و زبان از مجموعهٔ واژگان و ترکیبات و شیوهٔ جمله بندی تشکیل می‌شود.

دامنه واژگانی سعدی گسترده است و در عین حال از کلمات دشوار و مهجور، خالیست. واژگانش، واژگانی گوش نواز و خوش‌آهنگ است؛ واژگانی تراش خورده و نرم. کلماتی که به مانند موم در دستان هنرمند سعدی نرم می‌شود، شکل می‌گیرد و قابلیت پذیرفتن احساسات گوینده را کسب می‌کند و بی هیچ تنافری کنار هم قرار می‌گیرد. در زنجیره کلام نه تنها کلمات از یک‌دیگر گریزان نیستند، بلکه حروف سازنده آن‌ها نیز کاملاً یک‌دیگر را جذب می‌کنند.

تک تک کلمات در زنجیره بیت، صاحب هویت و شخصیت است؛ یعنی هر کدام از آن‌ها در القای مقصود گوینده و شکل دهی به فضای مضمون بیت نقشی بر عهده دارد که هرگونه حذف و جابه‌جایی این نقش را به هم می‌ریزد.

سعدی در احضار کلمات موردنظرش، قدرتی فوق العاده دارد. کلمات سرد و بی جان از نگاه گرم سعدی نیرو و گرما می‌گیرد، زنده می‌شود و شکوفه می‌زند. به همین جهت است که تا امروز هم چنان زنده بوده و کاربرد خود را از دست نداده است.

اگر چه در عصر سعدی عربی نویسی و عربی دانی باب روز شده بود و بیشتر بزرگان علم و ادب آثار خود را به این زبان خلق می‌کردند، ولی سعدی در این زمینه هم اعتدال را رعایت کرده است و از واژگان عربی در حدی که به غنای زبان او کمک کند، بهره برده است. با وجود تسلط کامل بر ظرایف زبان عربی، آن را عرصه‌ای برای لفاظی قرار نداده است. واژگان عربی در غزلیات سعدی بیشتر در قافیه‌ها بکار گرفته شده است، مانند ذیب، خمّار، حبیب، معفو:

طریق عشق به گفتن نمی‌توان آموخت مگر کسی که بود در طبیعتش مجبول (غ ۳۰)

و برخی نیز در طول زنجیره بیت بکار رفته است مانند: معربد، سیف، صولت و داعیه. اغلب کلمات عربی بکار رفته در غزلیات، به دلیل وفور کاربرد در آثار دیگر، مانوس شده و غرابت استعمال خود را از دست داده است:

می کشندم که ترک عشق بگو می زنندم که بیدق شاهم
ور به صد پاره‌ام کنی زین رنگ بنگردم که *صبغة* اللهم (غ ۴۳۰)

روی هم رفته واژگان عربی در زبان سعدی خوش نشسته است:

چه لطف است این که فرمودی مگر سبق اللسان بودت چه حرف است این که آوردی مگر سهو القلم کردی؟ (غ ۵۳۶)

سعدی از آوردن کلماتی با هجاهای بیشتر که تلفظ کلمه را سنگین می‌کند، خودداری کرده است. نتیجهٔ همهٔ این تیزبینی و ریزبینی ها و دقت نظر در چینش کلمات، کلام او را فصیح و سخن او را موزون کرده و طنین و ترنمی دل‌پذیر بدان بخشیده است:

جان بدهند و در زمان زنده شوند عاشقان گر بکشی و بعد از آن بر سر کشته بگذری (غ ۵۹۷)

گذشته از این‌ها سعدی گاهی الفاظ را نه برای انتقال مفاهیم، بلکه برای آراستن صوری کلام خود به خدمت می‌گیرد و از کلمات ساده و متداول و هموار و یک‌نواخت برای ایجاد انواع مختلف جناس و سجع و افزودن بر زیبایی‌های صوتی بیت‌ها استفاده می‌کند. وی در این عرصه نیز به کلمات مهجور و خشن و دشوار متوسل نمی‌شود.

حتی در لایه‌های زیبایی‌شناسی غزل، یعنی در ساختار تشبیه‌ها، استعاره‌ها، مجازها و... نیز از این طبع ساده پسند خود خارج نشده است که در نتیجه آن، فهم مفهوم آن‌ها برای خواننده دشوار نمی‌نماید.

در تحلیل زبان سعدی از دیدگاه واژگانی، معلوم می‌شود که سعدی در خلق پاره‌ای از ترکیبات نیز کوشیده است و ذهن اندیش‌مند و آفریننده سعدی در کنار کاربرد پاره‌ای از ترکیبات عمومی زبان، ترکیباتی جدید را نیز عرضه کرده است. یعنی در کنار کاربرد ترکیباتی مانند می‌گون، شیرین دهن و مشکین خط ترکیباتی تازه مانند چشم عالم بین، دردآگین، گلبو، شهرآرا، آفتاب آسا و دست نمای را هم به آیندگان بخشیده است:

نور ستارگان ستد روی چو آفتاب تو دست نمای خلق شد قامت چون هلال من (غ ۴۷۱)

ولی با توجه به این‌که تمایل سعدی بر استفاده از واژگان کم هجایی است، به همین جهت کاربرد ترکیبات به جز در محل قافیه و ردیف در بافت کلام کمتر است.

سعدی از آن دست سخن‌ورانی است که قدرت او در حسن ترکیب جمله است. وی نه تنها به سبب رعایت وزن عروضی ارکان جمله را به هم نریخته و واج‌های کلمات را کوتاه و بلند نکرده است، بلکه چنان بر وزن عروضی چیره است که برای پر کردن وزن مجبور نشده است که به حشو متوسل شود. هر کلمه و جمله‌ای در انتقال مضمون سعدی مؤثر است، در عین این‌که تک مضمون عشق در تمام غزل ها از ابعاد مختلف تکرار می‌شود، ولی بنای تک تک بیت ها بر ایجاز است. زبانی موجز که از هر ابهام و تعقیدی بدور است و در انتقال معنی موفق:

وین قبای صنعت سعدی که در وی حشو نیست حد زیبایی ندارد خاصه بر بالای تو (غ۴۸۴)

رفتـــی و نمـــی شـــوی فرامـــوش — مـی‌آیـی و مـی‌روم مـن از هـوش (غ ۳۳۶)

بیـــا ای دوســـت ور دشـــمن ببینـــد — چه خواهد کرد گو می بین و می جوش (غ ۳۳۴)

با وجود تکرار مداوم سلسله مضامین مربوط به عـوالم عشـق، رسـایی و دل‌ربـایی جملات و واژگان، مفاهیم مکرر را جذابیت بخشیده و ملالت تکرار مضمون را به حـلاوت گفتار و بیان مبدل می‌کند و در حالی که خواننده غرق لذت و اعجاب حاصل از پـارهٔ اول بیت است جمله‌های بعدی سر می‌رسند و آن حالت مطلـوب را تـداوم مـی‌بخشـند. و در یک کلام زبان سعدی زبانی تصویر ساز و تصویرگراست و در قالـب چنـد کلمـه محـدود تصویری نامحدود می‌آفریند.

گر برود بـه هـر قـدم در ره دیـدنت سـری — من نه حریف رفتنم از درِ تو بـه هـر دری(غ۵۴۴)
اول مـنم کـه در همـه عـالم نیامـده اسـت — زیباتر از تو در نظرم هـیچ منظـری (غ ۵۵۴)
محـل و قیمـت خـویش آن زمـان بدانسـتم — که بر گذشتی و ما را به هیچ نخریدی(غ۵۹۳)

گذشته از حُسن انتخاب کلمات، یکی دیگر از دلایل روانی کلام سعدی این اسـت که ارکان جمله اغلب در جای خود قرار دارد و همانند نثر، فعل در پایان جمله می‌نشیند و همین امر به فهم جمله و مفهوم بیت کمک می‌کند.

یک عامل مهم دیگر در روانی کلام، این است که اجزای کلام بـه همـان ترتیبـی دنبال هم قرار می‌گیرد که معنای کلام اقتضا می‌کند. رعایت ایـن امـر در شـعر مسـتلزم غلبه کردن بر مانع وزن و قافیه و ردیف و مصراع بندی است. شعر سعدی از دیرباز نمونه عالی گذشتن از موانع بوده است و شعر او در رعایت این ترتیب فصیح‌تـرین نمونـه شـعر است.[۳]

نه تو را بگفـتم ای دل کـه سـر وفـا نـدارد؟ — بطمع ز دست رفتی و به پای درفکندت(غ۳۴)
چه گنه کـردم و دیـدی کـه تعلـق ببریـدی — بنده بی جرم و خطایی نه صواب‌ست، مرانش(غ ۳۳۲)
صـبر قفـا خـورد و بـه راهـی گریخـت — عقل بلادیـد و بـه کنجـی نشسـت(غ ۳۹۴)

چیزی که در زبان سعدی چشم‌گیر است این است که استاد غـزل از فعـل‌هـایی مختلف در طول زنجیره بیت استفاده می‌کند و همـین امـر بـه زبـانش روح و زنـدگی و تحرک و پویایی می‌بخشد. چون در مفهوم فعل، نوعی حرکت و روح و زندگی وجود دارد همین حالت نیز به بیت منتقل می‌شود:

نصـیحت گـوی مـا عقلـی نـدارد — بـرو گـو در صـلاح خویشـتن کـوش (غ۵۰۲)
خرقه بگیر و می بـده بـاده بیـار و غـم ببـر — بی‌خبر است غافل از لذت عیش بی‌هشـان (غ ۶۰۹)
گردهیم ره به پـیش یـا نگـذاری بـه پـیش — هر دو به دستت دَرَست، کشتن و بنـواختن(غ۴۵)

تو نه مثل آفتابی که حضـور و غیبـت افتـد دگران روند و آیندو تو همچنان که‌هستی(غ۵۸۶)

کاربرد هنری حروف

یکی از محورهای هنرنمایی سعدی در زبان غزل هـایش اسـتفاده‌ای شـگفت آور است که از حروف اضافه دارد و او این نوع کاربرد را از زبان غزلیات انوری آموخته اسـت. سعدی از طریق پیوند زدن حروف اضافه یا نشانه با اسم‌ها و فعل‌هـای مختلـف، در کنـار ایجاد زیبایی لفظی، مفاهیم و معانیی متفاوت و جدید خلق کرده است.

دمادم درکش ای سعدی شراب صرف و دم درکش که با مستان مجلس درنگیرد زهد و پرهیزت(غ۳۸)
صـــید بیابـــان ســـر از کمنـــد بپیچـــد مـا همـه پیچیـده در کمنـد تـو عمـدا (غ۲)
همـــه در خـــورد رای و قیمـــت خـــویش از تـو خواهنـد و مـن تـو را خـواهم (غ ۴۳۰)
سـرو در آیـد ز پـای گـر تـو بجنبـی ز جـای ماه بیفتـد بزیـر گـر تـو برآیـی بـه بـام(غ۳۶۱)
در همـه عمـرم شـبی بـی خبـر از در درآی تا شب درویش را صبح برآیـد بـه شـام (غ۳۶۱)
ز دسـت رفتـه نـه تنهـا مـنم در ایـن سـودا چه دست‌ها که ز دست تو برخداوند است (غ۶۰)
از در درآمـدی و مـن از خـود بـدر شـدم گفتی کزین جهان به جهان دگـر شـدم (غ۳۷۴)

شکل دیگری از کاربرد حروف، این است که سعدی میان معطوف و معطوف علیه با آوردن فعل، فاصله ایجاد می‌کند و از این رهگذر کلامش را برجسته می‌سازد:

سـعدیا عشـق نیـامیزد و شـهوت بـا هـم پیش تسبیح ملایک نرود دیـو رجـیم(غ۴۳۱)
سـعدیا عشـق نیـامیزد و عفـت بـا هـم چند پنهان کنی آواز دُهُل زیر گلـیم(غ۴۳۲)

یکی دیگر از تازگی‌های زبـان سـعدی در ترسـیم حـالات درونـی خـود، کـاربرد ساختار نحوی ویژه‌ایست که خاص اوست. سعدی گاهی موردی را از حکمی کلـی خـارج می‌کند (مستثنی) و این در حالی است که مستثنی از جنس مسـتثنی منـه نیسـت. بـه اصطلاح، مستثنای منقطع است.

بوستان را هیچ دیگر در نمی‌بایـد بـه حُسـن بلکه سروی چون تو می‌باید کنار جـوی را(غ۲۲)
و لوله در شهر نیست جـز شـکن زلـف یـار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوسـت(غ۱۰۵)
نمانـد فتنـه در ایـام شـاه جـز سـعدی که بر جمال تو فتنه است و خلق بر سخنش(۳۲۸)
کـام از کـس نگرفتسـت مگـر بـاد بهـار که بر آن زلف و بناگوش و جبین می‌گـذرد(غ۱۷۹)
بـه حسـن دلبـر مـن هـیچ در نمـی‌بایـد جز این دقیقه که با دوستان نمی‌پایـد(غ۲۷۶)
فتنـــه در پـــارس بـــر نمـــی‌خیـــزد مگـــر از چشـــم‌هـــای فتّانـــت(غ۱۴۵)

«به» سوگند:

سعدی بعضی از بیت هایش را با سوگند به مقدسات آغاز می‌کند. کلامـی کـه بـا

سوگند مؤکد می‌شود از طهارت دل، صداقت نیت و اعتقاد راستین گوینده حکایت می‌کند. اگر چه تمام اشعار سعدی برخاسته از احساسات واقعی و حقیقی اوست، ولی اشعاری که سعدی در آن ها به عزیزترین چیزها سوگند می‌خورد، چون از صفا و صمیمیت و صداقت سرشار می‌شود، از تأثیری عمیق و جاودانه برخوردار می‌گردد.

از آن‌جا که سعدی در این زمینه از حرف اضافه «به» استفاده کرده است، سخنان مربوط به سوگند، در این قسمت طرح شده است.

سوگند به خدا:

به خدا اگر بمیرم که دل از تو بر نگیرم — برو ای طبیبم از سر که دوا نمی‌پذیرم(۳۹۴)
به خدا که پرده از روی چو آتشت برافکن — که به اتفاق بینی دل عالمی سپندت(غ۳۴)
به خدا و به سرا پای تو کز دوستیت — خبر از دشمن و اندیشه ز دشنامم نیست(غ۱۲۰)

به اعضا و اندام‌های معشوق:

دوستت دارم اگر لطف کنی ور نکنی — به دو چشم تو که چشم از تو به انعامم نیست(غ۱۲۰)
قسم به روی تو گویم از آن زمان که برفتی — که‌هیچ‌روی‌ندیدم‌که روی درنکشیدم(غ۳۸۱)
به جمال تو که دیدار ز من باز مگیر — که مرا طاقت نادیدن دیدار تو نیست(غ۱۲۵)

سوگند به چیزهایی که از نظر سعدی ارزش‌مند است:

به وفای تو کز آن روز که دلبند منی — دل نبستم به وفای کس و درنگشادم(غ۳۷۱)
به خاک پات که گر سر فدا کند سعدی — مقصر است هنوز از ادای احسانت(غ۱۴۸)
به خاک پای تو سوگند و جان زنده دلان — که من به پای تو در مردن آرزومندم (غ۳۷۷)
به توّلای تو در آتش محنت چوخلیل — گویا در چمن لاله و ریحان بودم (غ۳۷۹)
نه تو گفته‌ای که سعدی، نبرد ز دست من جان — نه به خاک پای مردان، چو تو می‌کُشی نمیرم(غ۳۹۴)

به جان دوست:

به جان دوست که دشمن به جان رضا ندهد — که در به‌روی ببندند آشنایی را(غ۲۱)
به جان دوست که در اعتقاد سعدی نیست — که در جهان بجز از کوی دوست جایی هست(غ۱۰۹)

در مصراع‌های دوم برخی بیت ها، تشبیهاتی پوشیده بکار رفته، که در ابتدای آن حرف ربط«که» به معنی«زیرا که» یا تعلیل بکار رفته است:

منه به جان تو،بار فراق بر دل ریش — که پشه‌ای نبرد سنگ آسیایی را(غ۲۱)
باری به چشم احسان در حال ما نظر کن — کز خوان پادشاهان راحت بود گدا را(غ۲۱)

یکی دیگر از ابعاد هنرنمایی سعدی، استفاده هنرمندانه از «واو» در مفهوم همراهی و ملازمت است:

گر قصد جفا داری، اینک من و اینک سر — ور راه‌وفاداری، جان در قدمت ریزم(غ۴۰۱)

ما را سر دوست بر کنارست آنک سر دشمنان وسندان (غ۴۴۷)
صوفی و کنج خلوت،سعدی و طرف صحرا صاحب هنر نگیرد بر بی هنر بهانه(غ۴۹۵)
سَرِما و آستانِ خدمت تو گر برانی و گر ببخشایی(غ۵۱۲)
بروای فقیه دانا به خدای بخش ما را تو و زهد و پارسایی،من و عاشقی و مستی(غ۵۲۳)
عشق و دوام عافیت مختلفند سعدیا هر که سفر نمی کند دل ندهد به لشکری(غ۵۵۳)
منمای نگار و چشمی که در انتظار رویت نه عجب که زنده گردم به نسیم صبحگاهی(غ۶۳۵)
آب را قول تو با آتش اگر جمع کند نتواند که عشق و شکیبایی را (غ۲۰)

هم چنین« واو» به معنی«در حالی که» نیز در پاره‌ای از بیت‌ها بچشم می‌خورد:

ای یار جفا کرده پیوند بریده این بود وفاداری و عهد تو ندیده
ما هیچ ندیدیم و همه شهر بگفتند افسانهٔ مجنون به لیلی نرسیده(غ۴۹۴)

زبان محاوره‌ای

یکی دیگر از عواملی که به زبان سعدی قوت می‌بخشد و به سادگی و قدرت القایی آن کمک می‌کند، استفاده از زبان محاوره‌ای است. گفته شد که سعدی زبان خود را به زبان مردم نزدیک کرده است و از زبان گفتاری و محاوره‌ای آنان بیش‌ترین بهره را برده است؛ چون زبان محاوره‌ای زبانی است طبیعی و زنده و سرشار از ذخیره‌های عظیم زبانی.گذشته از آن، زبان مردم زبان فرهنگ آنان نیز هست و سعدی از این ره‌گذر به این گنجینه‌های غنی فرهنگی و نیز عقاید و باورهای آنان نیز دست‌رسی یافته است. وی نه تنها با الهام از زبان محاوره، زبان غزل‌هایش را غنی ساخته است بلکه به آن نوعی تشخّص سبکی نیز داده است:

بزرگ دولت آن کز درش تو باز آیی بیا بیا که به خیر آمدی کجایی باز(غ۳۱۲)

در جای جای بیت‌های سعدی نشانه‌های آشنایی او را با عقاید و باورهای عامیانه مردم می‌توان مشاهده کرد:

چون برآمد ماه روی از مطلع پیراهنش چشم بد را گفتم الحمدی بدم پیرامنش(غ۳۲۷)

سعدی مردی جهان دیده و با تجربه است. با اقشار مختلف مردم نشست و برخاست داشته و همین امر موجب شده است که وی گذشته از این که توانسته است به زوایای روحی آنان نفوذ کند، با اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های رایج در زبان آنان نیز آشنایی پیدا کرده است و از آن‌ها در جهت محسوس و روشن کردن مفاهیم ذهنی خود سود جسته است.

گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست / رنگ رخسار خبر می‌دهد از سرّ ضمیر(غ۴۹۳)
هنر بیار و زبان آوری مکن سعدی / چه حاجت است بگوید شکر که شیرینم(غ۴۲۴)
ما صلاح خویشتن در بینوایی دیده ایم / هر کسی گو مصلحت بینید کار خویش را (ع۱۳)
خوش است درد که باشد امید درمانش / دراز نیست بیابان که هست پایانش(غ۳۲۹)

سعدی گذشته از بکارگیری ضرب المثل‌های رایج در زبان مردم، پاره‌ای از گفته‌ها و ابیات و مصراع‌های او هم در زمان خود شاعر هم بعدها حکم ضرب المثل یافته و وارد زبان نوشته‌های ادبی و غیر ادبی و حتی زبان کوچه و بازار شده است که خود از نشانه‌های موفقیت سعدی است.

تا رنج تحمل نکنی گنج نبینی / تا شب نرود صبح پدیدار نباشد(غ۲۰۲)
به آب تیغ اجل تشنه است مرغ دلم / که نیم کشته به خون چند بار برگردد (غ۱۶۱)

کنایه و ایجاد تصاویر شعری

زبان کنایه‌ای سعدی پدیده‌ای نیست که از نظر پوشیده ماند و بخشی قابل توجّه از بیت‌های سعدی از کنایه برخوردار است و اصولاً یکی از تشخّص‌های سبکی سعدی همین زبان کنایه‌ای اوست. دقت در این بیت ها نشان می‌دهد که معمولا در شعرهای بی تصویر، کنایه‌ها نقش صور خیال را به عهده می‌گیرد و در ساختن تصاویر زنده و گسترش بار معنایی بیت‌ها موثر واقع می‌شود.

ستم از کسی است بر من که ضرورت است بردن / نه قرار زخم خوردن نه مجال آه دارم
نه فراغت نشستن، نه شکیب رخت بستن / نه مقام ایستادن نه گریزگاه دارم
نه اگر همی نشینم نظری کند به رحمت / نه اگر همی گریزم دگری پناه دارم(غ۳۹۱)
دست من گیر که بی‌چارگی از حد بگذشت / سر من دار که در پای تو ریزم جان را(غ۱۵)
رای رای توست خواهی جنگ،خواهی آشتی / ما قلم در سر کشیدیم اختیار خویش را(غ۱۳)
عشق در دل ماند و یار از دست رفت / دوستان دستی که کار از دست رفت(غ۱۳۸)
که می‌گوید به بالای تو ماند سر و بُستانی / بیاور در چمن سروی که بتواند چنین رفتن(غ۴۶۰)
لبت به خون عزیزان که می‌خوری لعل است / تو خود بگوی که خون می‌خوری، حلال است این؟(غ۴۷۷)

حذف و ایجاز

یکی از عواملی که سبب لطافت و زیبایی و روانی کلام می‌شود،حذف‌های بجا و ایجازهای دور از ابهام است. گاهی در بیان یک مفهوم، گوینده بخشی از کلام را ناگفته می‌گذارد - بخشی که معمولاً ذهن مخاطب آن‌ها را دریافته و معنی کلام را گسترش

می‌دهد و آن را تمام می‌کند. یکی از ابعاد هنرنمایی سعدی و به عبارت دیگر یکی از ریزه کاری‌های سعدی در قلمرو زبان، همین آوردن مفاهیم موردنیاز و حذف قسمت‌هایی است که در اصل به درک موضوع کمکی نمی‌کند و خواننده خود می‌تواند آن‌ها را حدس زده، در ضمیر خود آن‌ها را اضافه کند، یعنی نه تنها بر کلام خود مسلط بوده و آن‌ها را نظم و سامان می‌دهد، بلکه بر اندیشه‌های خواننده نیز جهت می‌دهد و او را با خود همراه و هم احساس می‌کند.

دیدهٔ سعدی و دل همراه توست — تا نپنداری که تنها می‌روی(غ۶۳۲)
رفیق مهربان و یار همدم — همه کس دوست می دارند و من هم(غ۳۵۳)
زهر چه هست گزیر است و ناگزیر از دوست — به قول هر که جهان، مِهر برمگیر از دوست(غ۹۶)

«یعنی به قول هر که در جهانست»

«نکته‌ای که بر اهل ادب پوشیده نیست، این است که احاطه سعدی به قرآن شریف مسلماً در امور بلاغی - خاصه حذف - الهام بخش بوده است. حذف در آیات قرآن چنان بجا و بموقع است که نه تنها ابهامی به سخن نمی‌دهد، بلکه بدان جلوه و شیوایی خاص می‌بخشد. حذف و ایجاز در کلام سعدی نیز فراوان است. مثال زیر علاوه بر ایجاز در روانی و انسجام کم نظیر است:

آخر نگهی به سوی ما کن — دردی به‌ارادتی دوا کن(غ۴۶۷)
وعده که گفتی شبی با تو به روز آورم — شب بگذشت از حساب روز برفت از شمار(غ ۴۸۸)

«یعنی بجا نیاوردی یا وفا نکردی»[۴]

شعر بی تصویر

یکی از اصلی ترین شگردهای شاعران برای ارائه پیام و اندیشه، استفاده از صور خیال است.

سعدی در کاربرد انواع مختلف صور خیال برای بیان مقصودش استاد است و موفق شده است گونه‌های مختلف تصاویر شعری و صنایع بدیعی را به گونه‌ای طبیعی و نامحسوس در بافت کلام جای دهد و بی آن‌که آن تصاویر و صنایع بدیعی خودنمایی کند، در گسترش فضای معنوی شعرش کارگر افتد.

ولی باید دانست که کاربرد صور خیال برای انتقال احساس و اندیشه، تنها یکی از راه‌های بیان موضوع است. هنر سعدی تنها در خلق تصاویر شعری زیبا و لطیف نیست، بلکه برخی از غزل‌ها و بیت‌های او بدون آن‌که از صور خیالی خاص برخوردار باشد، زیبا و پرمفهوم بوده و در القای مقصود سعدی موفق است. سعدی شاعری است که بخشی

قابل توجه از به‌ترین شعرهای او در همین زبان خالی از تصاویر، عرضه شده است:

فدای جان تو گر من فدا شوم چه شود؟ برای عید بود گوسفند قربانی(غ۶۱۴)
نخواهم رفتن از دنیا مگر در پای دیوارت که تا در وقت جان دادن سرم بر آستان باشد(غ۱۹۶)

برای ایجاد تصاویر شعری معمولاً دو امر یا دو واحد کلامی نظیر صفت و موصوف و یا مشبه و مشبه به در کنار هم و یا به جای یک‌دیگر قرار می‌گیرد و مفهوم سومی را بوجود می آورد. در شعرهای بی تصویر هم دو عبارت یا دو جمله با مفاهیمی متفاوت در کنار هم قرار گرفته، مفهومی جدید و غیرمنتظره از احساس شاعرانه را پدید می‌آورد:

عزم دارم کز دلت بیرون کنم و اندرون جان بسازم مسکنت(غ۱۴۴)
میان خلق ندیدی که چون دویدمت از پی زهی خجالت مردم،چرا به سرندویدم(غ۳۸۱)

ارائه احساس و اندیشه، به یاری صور خیال برای هر شاعری امری بدیهی و طبیعی است و هر گوینده‌ای متناسب با عرف و سنت شعری از این شگردها بهره می‌برد. در حقیقت تصاویر شعری برای بیان بهتر و روشن‌تر مقصود شاعر، به کمک وی می‌آید تا معانی ذهنی خود را ملموس‌تر و واقعی‌تر و به گونه‌ای قابل درک و دریافت ادا کند. ولی ارائه شعر، بی مدد تصویر، کاری ساده نیست و لازمه آن اشراف و احاطه کامل بر تمام ظرفیت‌ها و امکانات زبانی و دستوری است. بنابراین انتقال اندیشه و احساس شاعر بی کمک تصاویر شعری موفقیتی بزرگ برای شاعر محسوب می‌شود.

«تکیه‌گاه اصلی و منشا الهام چنین شعری زبان است. در این جا باید شعر را برخلاف شعر تصویری، از درون زبان بیرون کشید. راز سهل ممتنع بودن شعر سعدی در همین است. برای تقلید از سعدی باید به اندازه سعدی بصیرت و دانش در زبان فارسی داشت. اما به این حد از اشراف به زبان رسیدن کار هر کسی نیست. به همین دلیل نیز سعدی تقلید ناپذیرترین شاعر ایران باقی مانده است.

هزار بار بگفتم که چشم نگشایم به روی خوب و لیکن تو چشم می بندی(غ۵۳۷)
گفته بودی همه زرقند و فریبند و فسوس سعدی این نیست ولیکن چو تو فرمایی هست

سعدی با افزودن«و لیکن چو تو...» در کنار بخش‌های عادی قبلی، طنزی شاعرانه خلق می‌کند. بسیاری از طنزهای سعدی محصول استفاده از همین کنار هم نهادن جمله‌های متعارض است:

گر یار با جوانان خواهد نشست و پیران ما نیز توبه کردیم از زاهدی و پیری[۵]
چند گویی تو که خیزم بروم دل من را ده و برخیز و برو
من اگر نظر حرام است،بسی گناه دارم چه کنم نمی توانم که نظر نگاه دارم
که نه روی خوب دیدن گنه است پیش سعدی تو گمان نیک بردی که من این گناه دارم(غ۳۹۱)

غزل زیر در عین که بیشتر بیت‌های آن خالی از صور خیال است، با زبانی گفتاری و بدون تصویر، در انتقال احساسات و القای مفاهیم سعدی بسیار موفق است:

خوب‌رویان جفا پیشه وفا نیز کنند — به کسان درد فرستند و دوا نیز کنند
پادشاهان ملاحت چو به نخجیر روند — صید را پای ببندند و رها نیز کنند
نظری کن به من خسته که ارباب کرم — به ضعیفان نظر از بهر خدا نیز کنند
عاشقان را ز بر خویش مران تا بر تو — سر و زر هر دو فشانند و دعا نیز کنند
گر کند میل به خوبان دل من عیب مکن — کاین گناهیست که در شهر شما نیز کنند
بوسه‌ای زان دهن تنگ بده یا بفروش — کاین متاعیست که بخشند و بها نیز کنند
تو خطایی بچه ای و از تو خطا نیست عجب — کان که از اهل صوابند خطا نیز کنند
گر رود نام من اندر دهنت باکی نیست — پادشاهان به غلط یاد گدا نیز کنند
سعدیا گر نکند یاد تو آن ماه مرنج — ما که باشیم که اندیشه ما نیز کنند(غ۲۵۰)

این نوشته تلاش کرد تا در حد توان خود، راز زیبایی و سادگی غزل‌های سعدی را با تکیه بر ابعاد مختلف زبانی مورد بحث قرار دهد و نشان دهد که ذهن زیباپسند سعدی چگونه با وسواس یک حکیم علمی از عمق اقیانوس گسترده و بی‌کران زبان فارسی و نیز زبان عربی و محاوره‌ای و مردمی و... مروارید گران بهای کلمات نرم و تراش خورده و خوش‌آهنگ را صید نموده و آن را در رشته مصراع ها و بیت‌های زرین خود بنظم کشیده و با آرایش‌ها و پیرایش‌های ذوق خدادادی و نبوغ ذاتی خود، گوهرهای معانی ذهنی خود را پرورده و با گشاده دستی هر چه تمام‌تر آن‌ها را به انسان‌های هم‌دل و هم‌راه و محرم خود در تمام اعصار، پیش‌کش کرده است:

دُرَر است لفظ سعدی ز فراز بحر معنی — چه کند به دامنی در که به دوست بر نریزد

«در زمانی که کتاب‌های نظم و نثر فارسی به دست مغولان گروه گروه سوزانده و در زیر آوار مدفون می‌شد، ظهور سعدی بی‌شباهت به معجزه برای زبان فارسی نبود. سعدی با نثر و نظم خود یک تنه به آبادسازی همه آن ویرانه ها کمر همت بست و زبانی آفرید که زبان فارسی معیار شد.»[۶]

پی‌نوشت‌ها

۱. دکتر محمدغلامرضایی ، ۱۳۸۷،ص ۱۷.
۲. علی دشتی ،۱۳۸۰، ص ۳۱.
۳. ضیاء موحد، ۱۳۷۳،ص۱۳۹.
۴. منصور فسایی ،۱۳۷۵،ص۲۰۳.
۵. ضیاء موحد، ۱۳۷۵،ص۱۷۲.
۶. ضیاء موحد،۱۳۷۵،ص۱۲۵.

کتاب‌نامه

۱. زرین کوب، دکتر عبدالحسین، شعر بی دروغ شعر بی نقاب ،تهران،علمی، چاپ هفتم،۱۳۷۲.
۲. زرین کوب، دکتر عبدالحسین، با کاروان حله، تهران، علمی، چاپ یازدهم ۱۳۷۸.
۳. زرین کوب، دکتر عبدالحسین ،حدیث خوش سعدی،تهران، سخن، ۱۳۷۹.
۴. دشتی، علی، قلمرو سعدی، تهران، اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
۵. شفیعی کدکنی، دکتر محمد رضا، ادوار شعرفارسی، تهران، سخن، ۱۳۷۹.
۶. شفیعی کدکنی، دکتر محمد رضا، صور خیال در شعر فارسی، تهران، آگاه، چاپ نهم، ۱۳۸۳
۷. شفیعی کدکنی، دکتر محمد رضا، مفلس کیمیافروش،تهران، سخن، ۱۳۷۴.
۸. شفیعی کدکنی، دکتر محمد رضا ،موسیقی شعر، تهران، آگاه، چاپ هفتم، ۱۳۸۱.
۹. شمیسا،دکتر سیروس، سبک شناسی ۱(نظم)،تهران، پیام نور، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۷.
۱۰. شمیسا،دکتر سیروس ،کلیات سبک شناسی، تهران، فردوس، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
۱۱. شمیسا،دکتر سیروس ،عروض و قافیه، تهران؛ فردوس، ۱۳۷۳.
۱۲. صفا، دکتر ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوس، چاپ یازدهم، ۱۳۷۳.
۱۳. غلامرضایی، دکتر محمد رضا، سبک شناسی شعر پارسی از رودکی تا شاملو، تهران، جامی، چاپ سوم،۱۳۸۷.
۱۴. کلیات سعدی، از روی نسخه محمد علی فروغی، تهران، نامک، جاپ اول، ۱۳۷۴.
۱۵. فسایی، دکتر منصور، مقالاتی در باره ی زندگی و شعر سعدی، تهران، امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۱۶. مرتضوی، دکتر منوچهر، مکتب حافظ، تبریز، ستوده، چاپ چهارم، ۱۳۸۴.
۱۷. موحد، دکتر ضیا، سعدی، تهران، طرح نو،چاپ اول، ۱۳۷۳.
۱۸. یوسفی، دکتر غلامحسین، برگ هایی در آغوش باد، تهران، علمی، چاپ سوم، ۱۳۷۸.